



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: عام و خاص
موضوع جزئی: مسائل - مسئله چهارم: بررسی شمول خطابات شفاهیه نسبت به غائبین مصادف با: ۲۷ جمادی الثانی ۱۴۴۳
و معدومین - کلام امام خمینی در مورد قسم دوم خطابات - بررسی راه
حل محقق خراسانی و محقق نایینی در قسم دوم
سال سیزدهم
جلسه: ۷۳

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

در بحث از شمول خطابات شفاهی و نیز غیر شفاهی نسبت به معدومین و غائبین عرض کردیم از آنجا که دو دسته خطاب وجود دارد و هر یک از این دو دسته مواجه با اشکال خاص خودش است، امام خمینی برای هر یک از این دو اشکال یک پاسخ جداگانه‌ای دادند.

جلسه گذشته درباره اشکالی که نسبت به خطابات غیر شفاهی مطرح بود و پاسخ امام خمینی مطالبی را بیان کردیم. امام خمینی این مشکل را از راه قضایای حقیقیه حل کردند، فرمودند که چون جعل احکام شرعی در این قسم از خطابات به نحو قضایای حقیقیه صورت می‌گیرد لذا اگر ما قائل به شمول خطابات نسبت به معدومین شویم، این مستلزم توجه تکلیف به معدوم نیست.

۲. در قسم دوم خطابات

قسم دوم از خطابات خطاباتیه هستند که به عنوان خطابات شفاهی شناخته می‌شوند یعنی با حروف ندا و ادات خطاب و شفاهی آغاز می‌شوند مثل «یا ایها الذین آمنوا»؛ مشکلی که در مورد این قسم از خطابات وجود دارد این است که اگر این خطابات بخواهد شامل معدومین و غیر حاضرین شود، لازم می‌آید مخاطبه با معدوم و مخاطبه معدوم محال است، امکان ندارد بتوان کسی را که معدوم است و هنوز به دنیا نیامده مخاطب قرار داد، زیرا باید کسی حضور داشته باشد تا اساساً مخاطب تحقق پیدا کند، خطاب حقیقی تنها در صورتی معنا پیدا می‌کند که شخصی به عنوان مخاطب حضور داشته باشد بنابراین کسانی که غائبند یا کسانی که معدومند و هنوز به دنیا نیامدند امکان مخاطب با آنها عقلاً وجود ندارد. در رابطه با این دسته از خطابات چگونه ما باید مسئله را حل کنیم؟

امام خمینی از طریق دیگری غیر از آنچه که در قسم اول گفته شد به دنبال حل این مشکل و مسئله هستند، ایشان به طور کلی می‌فرماید در بین عقلاء یک روش و طریقه‌ای وجود دارد در مسئله قانون‌گذاری و ابلاغ قوانین به مردم که شارع نیز از همان روش و طریقه استفاده کرده و آن طریقه این است که قانون‌گذار یک قانونی را وضع می‌کند لکن خود قانون‌گذار مبلغ و ابلاغ‌کننده قانون نیست، یعنی مقنن و قانون‌گذار طرف مخاطب محسوب نمی‌شود. اینطور نیست که خودش که قانون وضع می‌کند، خودش همان قانون را خطاب به مردم بیان و ابلاغ کند. یعنی مقنن غیر از مبلغ است، قانون که وضع می‌شود، حال یا از ناحیه یک شخص یا از

ناحیه یک جمع که حالا مثلا یک مجلس و یک پارلمان است. خود قانون‌گذار به طور متعارف نمی‌آید این قانون را ابلاغ کند، این قانون که وضع شد به طریقی به دیگران ابلاغ می‌شود که در هر دوره‌ای از وسائلی به عنوان تبلیغ قانون استفاده می‌شود، حالا یا از طریق کتاب یا از طریق روزنامه‌ها و مجلات و یا از طریق رسانه‌های جدیدی که در این زمان‌ها پدید آمده است، مثل رادیو و تلویزیون.

پس ما یک مقنن داریم و یک مبلغ، مقنن طرف خطاب نیست، مبلغ یعنی کسی یا نهادی که ابلاغ‌کننده قانون است و در حقیقت مردم را به صورت عام از این تصمیمات و قوانین مطلع می‌کند. بنابراین می‌توانیم بگوییم در طریقه عقلاء خطاب از ناحیه مقنن به صورت شفاهی نیست، بلکه خطاب چه بسا کتبی باشد. نوعا اینطور است که قوانین را به صورت کتبی ابلاغ می‌کنند، حال ممکن است در گذشته‌های دور در جمعی قانون را به این شکل بیان می‌کردند و همان موقع که مردم را مخاطب قرار می‌دادند، همان موقع قانون را وضع می‌کردند، اما به طور کلی حتی در زمان‌های گذشته نیز قانون‌گذار به وسیله یک مبلغ یا ابزار تبلیغ قوانین خودش را به دیگران ابلاغ می‌کرد.

همین طریق و روش در شرع نیز مورد استفاده قرار گرفته است، یعنی شارع یک روش متفاوت و طریقه جدیدی غیر از آنچه که عقلاء در تبلیغ مقررات و قوانین دنبال می‌کنند احداث نکرده. ولی عمده این است که چطور شارع بر این طریقه و بر اساس این روش عمل کرده، باید این را در مورد شارع تطبیق کنیم.

خداوند تبارک و تعالی قرآن را به صورت وحی بر پیامبر(ص) نازل کرده و نوعا این یک امر آشکار و علنی نبود که مردم تا پیش از ابلاغ رسول خدا(ص) از مضمون آیه یا قانون مطلع شوند، به هر حال کأنه خداوند تبارک و تعالی پیامبر را مخاطب قرار داده بود و این قانون را به او اعلام می‌کرد. حال ممکن بود پیامبر(ص) در حضور جمع به او وحی شود، در مسجد یا در یک مکانی که در جمعی حاضر بودند و ممکن بود که وقتی تنها بود این اتفاق می‌افتاد. آنچه که روشن است این است که وحی بر پیامبر نازل می‌شد و کلام خدا را و خطابات خداوند را غیر از پیامبر کسی نمی‌شنید. اگر بخواهیم دقیق‌تر نگاه کنیم بر اساس آنچه روایات و آیات بیان کردند، وحی به واسطه جبرائیل صورت گرفته است و حکایت قول خداوند برای رسول خدا(ص) توسط جبرائیل بوده، یعنی خطاب خدا به پیامبر(ص) به واسطه جبرائیل صورت گرفته است. پس مخاطب به خطاب خداوند چه بی واسطه یا با واسطه، شخص رسول خدا(ص) بوده، اما دیگران و آنهایی که در مجلس پیامبر(ص) حاضر بودند، آنهایی که در مجلس وحی حاضر بودند به هیچ وجه خطاب لفظی به آنها صورت نگرفته است، یعنی اینطور نبوده که خداوند به آنها بگوید «یا ایها الذین آمنوا»، بلکه خدا با واسطه به پیامبر(ص) فرموده و پیامبر(ص) نیز این را ابلاغ کرده، مقنن خداوند تبارک و تعالی است و پیامبر(ص) مبلغ این خطابات و قوانین به مردم بوده است.

اگر ما پیامبر(ص) را مبلغ این خطابات بدانیم، یعنی در حقیقت او حکایت کرده خطابات قرآنی را برای مردم و چون در مقام حکایت بوده دیگر اختصاص به حاضرین در مجلس وحی پیدا نمی‌کند؛ برای حکایت دیگر وجود کسانی که این برای آنها حکایت می‌شود لازم نیست. به عبارت دیگر حکایت، مخصوصا حکایت قانون نه حکایت داستان شخصی معمولی، نمی‌تواند مختص به حاضرین در مجلس حکایت باشد و اگر قرار باشد شامل دیگران نشود، اساسا مستلزم لغویت و باطل است. اگر قرار به ابلاغ قانون باشد و در عین حال اختصاص به حاضرین در مجلس پیدا کند، این اصلا ابلاغش یک امر لغوی است. پس باید این چیزی که حکایت

شده، این خطابی که حکایت شده، شامل غیر موجودین در آن زمان هم بشود، شامل ما هم بشود و شامل آنها که هنوز هم به دنیا نیامده بشود. یعنی فرقی نمی‌کند بین آنهایی که در مجلس حکایت وجود داشتند و بین دیگران الی یوم القیامه. پس در کاری که پیامبر(ص) کرده برای ابلاغ قوانین الهی، اصلا مسئله تخاطب و اینکه خود رسول خدا(ص) یک طرف مخاطبه باشد مطرح نبوده، خداوند تبارک و تعالی وضع کرده قانون را و رسول خدا(ص) مبلغ آن قانون بوده و البته این منحصر در پیامبر(ص) هم نبوده، چه بسا ابلاغ از ناحیه پیامبر(ص) گاهی با واسطه‌های متعدد صورت می‌گرفت تا به همه مردم برسد یا به صورت شفاهی یا مکتوب این کار انجام می‌شد، بالاخره از همه ابزارهای تبلیغ استفاده می‌شد.

اگر گفتیم شارع در بیان و خطاب قرار دادن مردم و اطلاع دادن آنها نسبت به قوانین و مقررات مثل عقلاء عمل کرده و طریقه جدیدی احداث نکرده است، دیگر هیچ محذوری نسبت به این دسته از خطابات پیش نمی‌آید. مشکل و محذور این بود که اگر خطابات شفاهی بخواید شامل غائبین و معدومین در آن زمان شود، مستلزم توجه خطاب به معدوم است که عقلا محال است. زیرا اصلا اینجا تخاطب بین خداوند و مردم نیست، خداوند به عنوان خطاب حقیقی کسانی را که به این خطاب گوش می‌دادند فقط مخاطب قرار نداده؛ مخاطب خداوند با واسطه، پیامبر(ص) بوده و پیامبر(ص) آن خطاب خداوند به خودش را که جنبه قانون داشته برای دیگران حکایت کرده است. اگر مسئله، مسئله حکایت باشد دیگر آن مشکل پیش نمی‌آید که در تخاطب وجود مخاطب شرط است، حضور مخاطب شرط است، اینجا اصلا مسئله مسئله تخاطب به آن معنا نبوده است. بنابراین ما در مورد تمام خطابات شفاهی از این طریق می‌توانیم محذور را برطرف کنیم و بگوییم این خطابات شامل همه مردمان من الاول و الآخر می‌شود، زیرا اگر این خطابات که به صورت حکایت برای مردم بیان شده، بخواید اختصاص به همان جمع محدود حاضر در محضر رسول خدا(ص) باشد مستلزم لغویت است که امر باطلی است. چطور ممکن است وقتی کسی می‌خواهد قانون را ابلاغ کند و ابلاغ برای این است که همگان از قانون اطلاع پیدا کنند، آن را مختص به یک جمع محدودی نماید. به علاوه اینکه این خطاب که به صورت حکایت مطرح شده و یا عام است مثل «یا ایها الذین آمنوا» یا مطلق است مثل «ایها المؤمن» یا مثلا می‌گوید «المؤمن اذا وعد وفی» ما دلیل نداریم که آنها را اختصاص دهیم به کسانی که حاضر در آن مجلس بودند.

بنابراین می‌توانیم بگوییم خطابات از این دست در حقیقت مثل خطابات کتبی هستند، آیا در خطابات کتبی کسی احتمال اختصاص را مطرح می‌کند؟ آیا کسی در شمول خطابات کتبی نسبت به همگان تردید می‌کند؟ اگر مثلا رسول خدا(ص) نامه‌ای به مردم یک منطقه‌ای بنویسند یا مثل حضرت علی(ع) نامه‌ای به مالک اشتر بنویسد و دستورات و توصیه‌هایی نسبت به نحوه و شیوه اداره جامعه داشته باشد، آیا می‌توانیم بگوییم این اختصاص به شخص جناب مالک دارد و دیگران مشمول این اوامر و نواهی نیستند؟ اینکه قطعا قابل قبول نیست. بنابراین چاره در این نحوه خطابات این است که بگوییم این قوانین که در قالب جملاتی مصدر به ادات نداء و حرف خطاب شروع شده است اصلا از جنس خطابات شفاهی متعارف نیستند. لذا دیگر محذور و مشکلی پیش نمی‌آید.^۱

بررسی راه حل محقق خراسانی در قسم دوم

همانطور که ملاحظه کردید این راه حل با آنچه محقق خراسانی در این مقام گفتند کاملا متفاوت است. محقق خراسانی برای حل این مشکل فرمودند که اساسا ادات خطاب برای خطابات حقیقی وضع نشده‌اند، بلکه برای خطابات انشایی وضع شده‌اند، یعنی در

^۱ مناہج، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۵۵.

جملاتی مثل «یا ایها الذین آمنوا» که مصدر به «یا» و «ایها» می‌باشد محذوری پیش نمی‌آید، زیرا موضوع له «یا ایها» خطاب حقیقی نیست، زیرا اگر گفتیم خطاب حقیقی است، مستلزم حضور و وجود مخاطب است، آن وقت آن محذور توجه خطاب به معدوم پیش می‌آید. اگر پای خطاب حقیقی به میان بیاید آن محذور باز می‌گردد. محقق خراسانی می‌فرماید نه، اینجا اساساً مسئله مسئله خطاب حقیقی نیست، زیرا «یا» و سایر ادات ندا وضع شدند برای خطاب انشایی و البته این خطاب انشایی گاهی به داعی خطاب حقیقی صورت می‌گیرد ولی نباید بین موضوع له و داعی خلط کرد. اینکه انگیزه و داعی خطاب حقیقی باشد آن محذور را ایجاد نمی‌کند، زیرا مهم این است که «یا ایها» برای چه به کار رفته است؟ اگر خودش برای خطاب حقیقی وضع شده بود جای آن اشکال بود که در خطاب حقیقی لازم است که مخاطب حقیقتاً موجود باشد، اما اگر گفتیم برای خطاب انشایی وضع شده، هر چند این خطاب انشایی به داعی خطاب حقیقی باشد، اینجا دیگر مشکل و محذور پیش نمی‌آید، زیرا در خطاب انشایی دیگر تفاوتی ندارد مخاطب حاضر باشد یا نباشد، مخاطب موجود باشد یا نباشد، بلکه بالاتر خطاب انشایی می‌تواند شامل غیر انسان‌ها شود، یعنی شامل جمادات و نباتات، کسی قمر را خطاب قرار دهد، ای قمر یا یک گل و گیاهی را مورد خطاب قرار دهد؛ آیا محذوری در توجه خطاب انشایی به جمادات و نباتات وجود دارد، قطعاً نه، پس نسبت به شمول خطاب انشایی نسبت به غائبین و معدومین نیز محذوری پیش نمی‌آید. این راهی است که محقق خراسانی اینجا طی کردند و ما نیز قبلاً بیان کردیم.

بالاخره خطاب انشایی یعنی اینکه «یا ایها» دارد یک معنا و خطابی را ایجاد می‌کند، این مثل طلب است، در گذشته نیز در باب طلب، محقق خراسانی فرمودند که ما دو نوع طلب داریم، یک طلب حقیقی و یک طلب انشایی.

طلب حقیقی همان طلبی است که در افق نفس انسان شکل می‌گیرد، یعنی حقیقتاً در درون ما یک خواسته‌ای نسبت به یک چیزی پدید می‌آید، این طلب یکی از صفات نفسانی انسان است، طلب حقیقی یعنی این، گاهی در افق نفس ما این خواسته شکل می‌گیرد و گاهی شکل نمی‌گیرد.

طلب انشائی یعنی اینکه ما به دنبال ایجاد مفهوم طلب به وسیله الفاظ و هیئات مخصوص باشیم، آنوقت طبیعی است که وقتی می‌گوییم طلب انشایی، آنچه که به وسیله این الفاظ و ادات مخصوص ایجاد می‌شود دیگر وجود حقیقی ندارد، بلکه وجود آن نیز یک وجود انشایی است.

این مطلبی است که محقق خراسانی در باب طلب فرمود، اینجا نیز این را می‌فرماید، در مورد سایر امور مثل استفهام، تمنی و ترجی و امثال اینها نیز ملتزم به همین معناست، می‌گوید معنای ادات استفهام یا موضوع له ادات استفهام، استفهام حقیقی نیست، بلکه استفهام انشائی است، لذا اگر کسی از ادات استفهام در غیر مورد استفهام حقیقی استفاده کند، مجاز نیست، زیرا معنای ادات استفهام، استفهام انشائی است، موضوع له آن استفهام انشائی است، بلکه گاهی این ادات استفهام که برای استفهام انشائی وضع شده‌اند به داعی استفهام حقیقی استعمال می‌شوند.

همانجا در بحث طلب ما عرض کردیم که این مطلب محل اشکال است، اینکه ما یک وجودی به نام وجود انشایی قائل باشیم، اینکه طلب را بردو قسم انشایی و حقیقی کنیم، نمی‌توانیم به آن ملتزم شویم. بر این اساس راه حل محقق خراسانی در این مقام که ادات ندا برای خطاب انشایی وضع شده‌اند، به نظر می‌رسد مبنائاً محل اشکال است.

بررسی راه حل محقق نایینی در قسم دوم

محقق نایینی نیز برای حل این مشکل از راه قضایای حقیقیه وارد شده، دیروز گفتیم ایشان یک تفسیری از قضیه حقیقیه دارد که آن تفسیر نیز خودش محل بحث است، لکن اینکه ما در قسم دوم خطابات نیز بخواهیم از راه التزام به قضیه حقیقیه مسئله را حل کنیم تمام نیست.

ممکن است شما به ذهنتان بیاید ما در قسم دوم از خطابات هم می‌توانیم مثل قسم اول از راه قضیه حقیقیه وارد شویم. یعنی بگوییم «یا ایها الذین آمنوا» مثل «الله علی الناس حج البیت» به نحو قضیه حقیقیه جعل شده است، یعنی حکم رفته روی افراد، لکن افرادی که این عنوان کلی بر آنها قابل صدق است اعم از اینکه بالفعل موجود در خارج باشند یا نباشند؛ اینجا نیز همین را بگوییم، و چرا اینجا یک راه دیگری طی شد و امام خمینی از طریق دیگری در صدد حل این مسئله بر آمدند؟

وجهش روشن است و خود امام خمینی نیز به این مطلب اشاره کردند. می‌فرمایند: اینکه ما نمی‌توانیم از اشکال توجه خطاب به معدوم از راه قضیه حقیقیه وارد شویم این است که در قضیه حقیقیه حکم روی افراد می‌رود، منتهی افراد یک عنوان کلی که قابل صدق بر افراد باشند، اعم از اینکه موجود باشند یا در آینده موجود شوند، این موضوع قضیه حقیقیه است؛ اما در خطاب اینچنین نیست، وقتی سخن از خطاب به میان می‌آید حتماً برای اینکه خطاب صحیح باشد و صدق کند، احتیاج دارد به یک شخص حاضر ملتفت، تازه اگر شخصی حاضر باشد و ملتفت نباشد، خطاب صحیح نیست، اگر شما اینجا مشغول کاری باشید و حواستان به من نباشد و من شما را مخاطب قرار دهیم اینجا اصلاً خطاب تحقق پیدا نمی‌کند.

پس از آنجا که خطاب در واقع یک نحوه توجه تکوینی به سوی مخاطب به قصد تفهیم است، دیگر معنا ندارد متعلق شود به یک عنوان کلی یا افرادی که در مجلس تخاطب حضور ندارند، این چطور می‌تواند متوجه شود به افرادی که اصلاً موجود نیستند؟ درست است که این افراد یک عنوان کلی بر آنها منطبق می‌شود، «الذین آمنوا» یک عنوان کلی است که بر افراد مؤمن غیر موجود در آن زمان هم صدق می‌کند، در این بحثی نیست، لکن آیا خطاب (که فرض ما این است دلیل به این نحو بیان شده، قانون به این نحو حکم را بیان کرده) می‌تواند متوجه کسانی شود که الان حاضر نیستند؟ بنابراین اساساً خطاب نمی‌تواند متوجه غیر موجودین شود. لذا محقق نایینی اینجا گفته است ما معدوم را نازل منزله موجود می‌کنیم، یعنی محقق نایینی کانه می‌گوید لازمه قضیه حقیقیه این است که ما این تنزیل را صورت دهیم.^۱

پس محقق نایینی در قسم دوم از خطابات یعنی خطابات شفاهی که اشکالش توجه خطاب به معدوم است آنجا نیز از راه قضیه حقیقیه می‌خواهد مسئله را حل کند، مثل قسم اول، لکن چون در قسم دوم مواجه با یک مشکلی شد که بیان کردیم، می‌گوید: ما اینجا معدومین را نازل منزله موجودین قرار می‌دهیم تا خطاب حقیقی درست شود.

این حرف درست نیست، در قضایای حقیقیه چطور می‌توانیم بگوییم لازمه قضیه حقیقیه این تنزیل است و اینکه معدومین را نازل منزله موجودین قرار دهیم؛ نه اصلاً ما از راه قضیه حقیقیه لازم نیست وارد شویم تا با این محذور وارد شویم، بلکه راه همان است که امام خمینی فرمودند.

فتحصل مما ذکرنا کله که الحق فی ما نحن فیه ما ذهب الیه الامام الخمینی. «والحمد لله رب العالمین»

^۱ فوائد الاصول، ج ۱، ص ۵۵۰.